

مقدمه

پس از تعلیم اسماء الهی، مسئله خلافت، و تعلیم اسماء، خداوند فرشتگان را امر به سجده کرد و ملائک همگی سجده کردند به جز ابلیس که حقیقت واحده ای است که به تنهایی در برابر خط هدایتی و ملکی انسان ایستاد.

این حقیقت واحده کیست؟ چگونه توانسته است کسی را که خلافت الهی داشته است به این سرنوشت بکشاند؟ چگونه با انسان رابطه پیدا میکند؟

نزدیک سی سوال در جلد هشتم المیزان درباره شناخت ابلیس وارد میشود که بسیار مهم است.

چرا خدا اصلاً ابلیس را خلق کرد، با اینکه میدانست او میخواهد استکبار بکند؟

چرا او را در جمع ملائکه قرار داد ؟

چرا با اینکه میدانست او اطاعت نمیکند امر به سجده کرد ؟

چرا خدا او را اغوا کرد(به تعبیر خود شیطان)؟

....

شیطان حتی از قبل تولد برای فریب انسان برنامه داشته است. بعد از حمل نقشه هایی دارد که مادر و پدر و محیط آثاری بگذارند که بتواند بعدها موفق تر باشد. بعد از تولد از همان آغازین تصاویری که میبیند تعلقات و زمینه گناه را فراهم میکند و....

شیطان از خدا میخواهد برای هر انسانی که به دنیا می آید ، دوتا شیطان(فرزند) برای او به دنیا بیایند که مراقب این باشند. شیطان تا لحظه آخر با انسان در دنیاست، در برزخ به نحو دیگری با انسان هست، در قیامت به نحو دیگری با انسان هایی که ولایتش را داشتند هست. (بئس القرین) جدا شدنی نیست.

حقیقت ابلیس

شیطان چه حقیقتی است؟

هر مخلوقی در عالم دو جنبه دارد: یک حقیقت نفسی یعنی وقتی به تنهایی لحاظ شود. و یک حقیقت ربطی یعنی زمانی که با موجودات دیگر مقایسه میشود.

از جهت حقیقت نفسی، هر چیزی که مخلوق خداست، حسن است. خداوند به عنوان مبدء تمام خیرات، شر محض خلق نمیکند. اگر خداوند بخواهد خالق شر باشد باید در وجودش شر، موجود باشد. الذی احسن کل شیء خلقه. هر چیزی که خلق شده است (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (سجده / ۷)

بین حسن و خلق تلازم است. هر چیزی به لحاظ خلقتش حسن است. هر جا خلق هست، حسن هست. هر جا حسن هست خلق هست. شیطان مخلوق خداست. پس به این عنوان که مخلوق است حسن است. حتی کفاری که کافرنند، به لحاظ نفس خلقشان حسن هستند. و الا اگر قرار بود اینها عبث باشند حُسن نباشند، خداوند خلق نمیکرد.

وجود نفسی شیطان

با توجه به اینکه هر مخلوقی حسن است، شیطان نیز که مخلوق خداوند است، از نظر نفسی، حسن است. او نیز از نظر نفسی شر محض نیست. اگر شر بود مخلوق خداوند نبود.

برای اینکه نفع شیطان معلوم بشود باید خلقت را بدون او فرض کرد. اگر شیطان نبود عالم چگونه بود؟ آیا ایمان معنا میداد؟ اگر شیطان نبود حضرت آدم به این عالم نمی آمد، خلافت معنا نمیداد. چون خلافت در ارض بعد از نزدیک شدن به درخت و اکل از شجره معنا میدهد. باید انسان به زمین بیاید و هر جا میرسد دو راه مقابلش باشد.^۲ حتی نفس اماره انسان هم مظهري از شیطان است. مثل عقل انسان که یک مظهري است از ملک و انبیاء است. نفس اماره هم یک مظهري از شیطان است. یعنی فعلیتش به واسطه ارتباط با شیطان محقق میشود.^۳

۱. برخی روایات خداوند را خالق شر معرفی کرده است مانند « خلقت الخیر و خلقت الشر » اما این به لحاظ شر نسبی است، نه شر مطلق. ممکن است مخلوقی که وجودش خیر است بر اساس محدودیتهایی که دارد و تراحماتی که با اشیاء دیگر می یابد از منظری شر تلقی شود. ولی همان موجود هم منافعش از ضررهایش بیشتر است و گرنه خلق نمیشد. شر مطلق عدمی است و قابل خلق نیست.

۲ با این توضیح روشن میشود که تمرد شیطان از امر الهی نیز بخشی از مقدمات هبوط آدم به زمین بود. لکن باید توجه داشت این امر برای شخص ابلیس جبری نبود و او میتواند با اختیار خود مطرود درگاه خدا نشود و در انصورت خداوند از راه دیگری مقدمات هبوط را فراهم میکرد. آنچه بخشی از طرح الهی و حتمی بود، هبوط انسان به زمین بود ولی اینکه این کار به دست شخص شیطان محقق شود، با اختیار ابلیس بود.

۳ در بحث سوال فرشتگان گفته شد ایشان از اینکه امری با اراده نامتناهی وارد محیط ارض متناهی میشود دریافتند او سفک و فساد دارد.

آن مطلب نافی این حقیقت نیست که اگر شیطان نبود هیچ هبوطی رخ نمیداد. زیرا اگر شیطان نبود تنازع ایجاد نمیشد. گواه بر این مطلب آن است که آدم قبل از اینکه به شیطان مبتلا بشود در بهشت بود، بدن هم داشت، ولی تنازع نداشت. اینها خود به خود اینها تعارض نداشتند. بلکه اینها نازل هم و یک حقیقت واحده هستند. مثل اینکه دست و پای من با هم تنازع ندارند. در مقابل نفس من تنازع ندارند. مطیعند در برابر نفس

حقیقت ربطی شیطان

اما موجودات یک حقیقت ربطی هم دارند یعنی وقتی با هم لحاظ میشوند. مار فی نفسه حسن هست. اما وقتی رابطه با انسان برقرار میکند، دشمن انسان تلقی میشود و برای انسان ممکن است زهرش کشنده باشد، هرچند پادزهر هم از همان زهر میسازند و برایش نافع است، اما به نگاه اولی زهر مار برای انسان کشنده است. از این نظر برای انسان مضر تلقی میشود. و الا فی نفسه مار نافع و خیر است. اگر نافع و خیر نبود خلق نمیشد. این تحلیل قرآنی است. از نظر فلسفی هم همیشه بین خیر و وجود تلازم است. هر وجودی خیر است. شر محض موجود نیست. ممکن است موجودی در نسبت با موجودات دیگر مضر تلقی شود. آب و آتش هر کدام به تنهایی مفیدند ولی آب دشمن آتش تلقی میشود.

شیطان هم یک حقیقت ربطی دارد.^۴ ابلیس وقتی ملعون و مطرود شد که مبتلا به انسان شد. یعنی تا وقتی که مبتلا به انسان نشده بود، در مقام و منزلت ملائکه داشت میخرامید. به عبادتش مشغول بود. آنجا مورد تحسین بود، تا قبل از جریان سجده، صف کشی بین شیطان و ملک نبود. همه در یک صف مشغول عبادت بودند.

تکبر و تمرد شیطان

مرحوم علامه در ج ۸ المیزان درباره سجده فرشتگان و تمرد شیطان میفرماید این وقایع درعالم مجردات رخ داده است که قوانین و احکام آن با عالم ماده متفاوت است. مثلاً سجده ملائکه به شکل ظاهری نیست و به معنای خضوع و اطاعت از انسان است. سجده نکردن شیطان هم به معنای تکبر اوست. شیطان به دلیل تکبر بر انسان سجده نکرد و مطرود شد. با توجه

من. بدن من در مقابل نفس من مطیع است. میخواهم راه بروم. میخواهم دستم بلند بشود بلند میشود. مطیع است. در نظام وجودی، بدن و نظام من نازل مطیع منِ عالی است. آن چیزی که باعث میشود این در مقابل او قرار بگیرد همان ارتباط با شیطان است. شیطان با انانیتش که دروغ گفت که نشان داد انسان این منِ بدن است، این تن است، و این تن بقا ندارد، ملک لایبلی ندارد. لذا گفت بیا به سمت این. این باعث شد این در مقابل او قد الم بکند. مراتب وجود انسان تا قبل از شیطان انانیتی نداشتند خود را در مقابل دیگری نمیدیدند و تنازعی هم نبود.

۴. مرحوم علامه در المیزان معتقدند قرآن در موارد محدودی درباره ذات شیطان بحث کرده است. بیشترین تأکید قرآن درباره عمل شیطان و شیوه ارتباط او با انسان است. این بحث بر سرنوشت انسان اثرگذار است.

۵. علامه معتقد است مفاهیم به کار رفته درباره حقیقت ملائکه و آدم با مفاهیم ما یکسان نیست، ما در ظرف زمان، مکان، تغییر و تدریج عالم ماده هستیم ولی مجردات چنین احکامی ندارند. بنابراین قوانین حاکم بر دو عالم متفاوت است. ولی با اینحال نمیتوان گفت این ماجرا تمثیل محض است و چنین حوادثی در عالم واقع رخ نداده است و خداوند فقط بیان تمثیلی دارد. بلکه باید گفت تمثیل در تکوین است. یعنی

به حالت تکبری که در شیطان بود، او حتما تمرد میکرد. تکبر و هبوط او نیز اموری واقعی و علت و معلول هم هستند. یعنی همین تکبر او سبب هبوط او شد. رابطه تکبر و هبوط شیطان مانند خوردن ادم از شجره منیه و هبوط اواز جنت تکوینی بود. تکبر همان و خروج از مرتبه ملائک همان. چنین نبوده است که بعد از تکبر به او امر کنند که از این حریم خارج شو. بدون نیاز به امر به خروج، برای موجود متکبر خود به خود هبوط از آن مرتبه رخ میدهد.

اعمال ابلیس

علامه در ج ۸ المیزان از ص ۳۵ تا ۴۵ درباره نحوه رفتارهای ابلیس بحث میکنند. ابتدا میفرمایند همه ما شیطان را در زبان و سخن خویش معلون میدانیم، اما این سخن را با یک نگاه بغض و جودی همراه نکردیم. او را دشمن آشکار نمی دانیم. نکته بسیار مهم آن است که خداوند قدرت انسان را فوق قدرت شیطان قرار داده، اما انسان به خاطر اشتغالات و کثرت ها و ارتباطات دیگری که پیدا میکند از تمام قدرتش هیچ گاه استفاده نمیکند،

اما شیطان قدرتی کمتر از قدرت انسان دارد، اما متمرکز شده است. جودی که تمام وجودش را بر قدرت موجودش متمرکز کرده هرچند ضعیفتر باشد، نسبت به موجودی که قویتر است ولی خود را متمرکز نکرده است، ضعیفتر ظاهر میشود.

قلمرو دشمنی شیطان

شیطان از ابتدای تولد و قبل از تولد انسان بوده، تا وقت اجلش هم هست. تا وقت برچیدن بساط دنیا. «الی یوم الوقت المعلوم» که برخی معاد معنا کرده اند و برخی ظهور. (طبق برخی روایات در وقت ظهور بعد از اینکه حضرت حاکم میشود بر عالم و پرچم توحید بر افراشته میشود، جنگ ها تمام میشود، آن موقع شیطان را سر میزنند).^۶

طبق بیان علامه، شیطان تا وارد کردن یاران خویش به جهنم همراه آنهاست. شیطان همراه هر کدام ماست ولی همراهی او باعث نمیشود حواسش از دیگران پرت شود. هم با سر من همراه است، هم با ظاهر.

یعنی هیچ جایی نیست که دست شیطان از ما کوتاه باشد که بگویند دیگر اینجا نمیتوانی بروی. البته در جایی که انسان مشغول عبادت تام بشود و حالش خلوص مخلصین بشود دیگر آنجا راه ندارد. (فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین).^۷

حقیقتا یک واقعه خارجیه رخ داده است ولی حق تعالی برای نقل آن ماجرا باید از الفاظی کمک بگیرد که جامعه انسانی در عالم مادی درک کنند. مثلا سجده که درباره انسانها به معنای سر بر خاک گذاشتن است، درباره فرشتگان به معنای خضوع تام و اطاعت است. این امر با نظریه ارواح معانی کاملا تبیین میشود.

^۶ البته در زمان ظهور ممکن است عناد افراد باقی باشد، که ربطی به شیطان ندارد.

^۷ شیطان در وجود انبیاء، درون انبیاء راه ندارد. در بقیه انسان ها غیر از معصومین راه دارد، اما در انبیاء در بیرون با آنها ارتباط برقرار میکند. یعنی اگر مکالمه ای بین شیطان و انبیاء شنیدید، بین حضرت عیسی علیه السلام و شیطان، یا بین حضرت یحیی علیه السلام و شیطان، و انبیاء دیگری که ذکر میشود، این مکالمات، در بیرون از وجود انبیاء است. اما در بقیه موجودات هم در بیرون امکان پذیر است، هم در درون امکان پذیر است.

یعنی شیطان در پنهانی ترین لایه های خیال و تفکر ما هم راه دارد. هیچ حاجبی او را محجوب نمیکند.

در مرتبه خیال ما با خیال ماست، در مرتبه فکر ما با فکر ماست، در مرتبه بدن با مرتبه بدن ما همراهی میکند.

این روایت شریف یک شاکله ای از شیطان را برای ما بیان میکند. در تفسیر علی بن ابراهیم:

خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ فَبَقِيَ أَرْبَعِينَ سَنَةً مُصَوَّرًا وَكَانَ يَمُرُّ بِهِ إِبْلِيسُ اللَّعِينُ «١» فَيَقُولُ لِأَمْرِ مَا خُلِقْتَ

قبل از اینکه روح در آدم دمیده شود، هر بار عبور میکرد خطاب میکرد که این را خدا برای چی میخواهد خلق بکند؟

فَقَالَ الْعَالِمُ ع

علی بن ابراهیم از امام نقل میکند

فَقَالَ إِبْلِيسُ لئنْ أُمِرْنِي اللَّهُ بِالسُّجُودِ لِهَذَا لَعَصَيْتُهُ

اگر خداوند به من بگوید بر این سجده کن حتما عصیان خواهم کرد .

قَالَ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ فَلَمَّا بَلَغَتْ فِيهِ الرُّوحُ إِلَى دِمَاعِهِ عَطَسَ

بعد ادامه دارد که در قرآن هم آمده است، بعد به شیطان گفت سجده کن، سجده نکرد،

فَأَخْرَجَ إِبْلِيسَ مَا كَانَ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْحَسَدِ فَأَبَى أَنْ يَسْجُدَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أُمِرْتَ فَقَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ

« مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أُمِرْتَ فَقَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ »

مرحوم علامه در مورد «انا خیر منه» میفرمایند شیطان در مقابل آدم تمرد نکرد. در مقابل خدا تمرد کرد. اینطور نبود که سجده به آدم نکرده باشد. سجده به آدم نکردن تمرد امر الهی بود. چون در قرآن هم دارد که چی باعث شد سجده نکنی به چیزی که من امر کردم تو را.^۸

قَالَ الصَّادِقُ ع فَأَوَّلُ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ وَاسْتَكْبَرَ وَاسْتَكْبَارُ هُوَ أَوَّلُ مَعْصِيَةٍ عَصَى اللَّهُ بِهَا

اولین معصیتی که خدا با آن عصیان شد استکبار بود بنابراین . یعنی هر معصیتی از استکبار نشأت میگیرد. هر کسی که مصیت میکند ناخودآگاه یا جاهلانه یا عالمانه اولش در مقابل امر الهی، خودش را صاحب امر دیده است که معصیت کرده است.

اگر آن آیه هم که میفرماید و ما ارسلنا من رسول الا اذا تمنى القى الشيطان فى امنيته، خدا میفرماید ما رسولی را نفرستادیم الا اینکه هر گاه آرزو کرد شیطان در آرزوی او دمید، القى الشيطان فى امنيته، معنایش این است که آرزوی انبیاء تحقق توحید در اجتماع بود. شیطان نمیگذاشت با نفوذ در مردم که این آرزو محقق بشود. پس شیطان در کجا تصرف کرده است؟ در دیگران تصرف میکرد. آرزوی انبیاء اینطور محقق نمیشد.

^۸ در این آیه لا زائده است ، البته این بیان در آیات دیگر هم هست که لا زاید نیست.

منتها گاهی جاهلانه است. ناخودآگاه و جاهلانه است. پس بدانیم اولین معصیتی که محقق شد استکبار بود. تمام معاصی از استکبار نشأت میگیرد. حتما منظری و جلوه ای و گوشه ای از استکبار باید در آن هست. در هر گناهی نوعی انانیت هست. لذا ملائکه هیچ منیتی ندارند، *یفعلون ما یؤمرون*. هیچ منیتی ندارند. هرچی که خدا امر کند اطاعت است. انسان به جایی میرسد که وقتی امر خدا را فهمید، مثل ملک به سرعت به اطاعت منجر میشود.

هدف از اعمال تعبدی آن است که انسان را به جایی برساند که مانند ملائکه در امتثال امر بالفعل شود. تردید نکند، به فواید و نتایج نیندیشد. (یفعلون ما یؤمرون) اراده خدا کامل در اراده او حاکم بشود.

چرا خدای سبحان و حضرات معصومین همه علت های احکام را بیان نکردند؟ بعضی از علل احکام را بیان کردند تا ما بدانیم که تمام اینها حکمت و علت دارد. و این باعث قوت قلب بشود. اما چرا بقیه را بیان نکردند؟ علتش این است که کمال اینطوری محقق میشود که برسند به آن جایی که بین امر الهی و امتثال بنده، فاصله ای نباشد. هیچ اراده ای غیر از اراده خداوند ندارد (ما یشاءون الا ان یشاء الله).^۹

وقتی امر هبوط به ابلیس تعلق گرفت در ادامه روایت میفرماید:

قَالَ فَقَالَ إِبْلِيسُ يَا رَبِّ أَعْفِنِي مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ وَ أَنَا أَعْبُدُكَ عِبَادَةً لَمْ يَعْبُدْكَهَا مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ

من را از سجده بر آدم معاف کن، ولی عبادتی میکنم تو را که این عبادت را هیچ ملک مقربی نکرده باشد.

فَقَالَ اللَّهُ لَا حَاجَةَ لِي إِلَى عِبَادَتِكَ إِنَّمَا أُرِيدُ أَنْ أَعْبُدَ مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ لَا مِنْ حَيْثُ تُرِيدُ

احتیاجی به عبادت تو نداریم. می خواهم آنگونه که من میخوام عبادت شوم.

اراده من باید حاکم باشد که خدا هستم. نه آن طوری که تو خودت میخواهی.

اگر انسان آن طوری که دلش خواست عبادت کرد، باز مرتبه ای از نفس من است. لذا در مراتب اولیه عیبی ندارد اگر

عبادت مومن مطابق نفسش بود. اما کم کم به جایی میرسد که اصلا پای نفس در میان نیست.

فَأَبَى أَنْ يَسْجُدَ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

حالا که هبوط محقق شد، میگوید:

قَالَ إِبْلِيسُ يَا رَبِّ فَكَيْفَ وَأَنْتَ الْعَدْلُ الَّذِي لَا تَجُورُ

^۹ این مرتبه فنای ذاتی است. یعنی تا آنجا که ما تعقل میکنیم فنای فعلی است. گفته است این را انجام بده، من هم گوش میکنم و میفهمم و یاد میگیرم و تعقل میکنم و انجام میدهم. فعلم را در اراده او فانی میکنم. ولی باز هم من انجام میدهم. این میشود هنوز در مرتبه فنای فعلی. اما یک جا میرسد به قرب نوافل، یک جا میرسد به قرب فرائض طبق روایات. آن جایی که با گوش خدا میشوند، با چشم خدا میبینند، کنت سمعه الذی یسمع به. کنت بصره الذی یبصر به. دیگر آنجا بحث اینطوری نیست.

تو خدایی هستی که جور نداری. ستم نداری.

فَتَوَابُ عَمَلِي بَطَلٌ

این همه من عبادت کردم تمام شد؟

قَالَ لَا وَلَكِنْ سَلْنِي مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا مَا شِئْتَ تَوَابًا لِعَمَلِكَ أُعْطِكَ

چون تو بینشت دنیایی است، درباره دنیا هر چه میخواهی طلب کن. (سلنی من امر الدنيا ما شئت).

فَأَوَّلُ مَا سَأَلَ الْبَقَاءُ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (انظرني الى يوم يبعثون).

اولین سوالش این بود که به من عمر تا روز قیامت بده. جواب خدای سبحان این بود که «الی يوم الوقت المعلوم» وقت داری. روایات مختلف است. گاهی میفرمایند وقت معلوم یعنی وقت قیامت. بعضی روایات دارد که زمان ظهور. در دوران استقرار حکومت حضرت. این عمر شخصی ابلیس است نه عمر نوعی شیاطین.

فَقَالَ اللَّهُ قَدْ أُعْطِيَكَ قَالَ سَلْطَنِي عَلَى وَلَدِ آدَمَ

من را بر فرزندان عالم مسلط کن

قَالَ سَلْطُتُكَ

این را هم به تو دادم.

قَالَ أَجْرِنِي فِيهِمْ مَجْرَى الدَّمِ فِي الْعُرُوقِ

خواست دیگرش این بود که مثل خون که در رگ های بنی آدم جاری است، من میخواهم اینطور به بنی آدم نزدیک باشم. در خونشان.

انسان وقتی عصبی میشود، خون در رگ ها جریانش بیشتر میشود. وقتی هم که شهوی میشود، باز بیشتر میشود. (يجرى مجرى الدم فى ابن آدم)

چون رابطه خون با دو جهتی که انسان میخواهد شهوت و غضب داشته باشد کاملاً تناسب دارد. از جهت بدنی و مادی هم.

قَالَ قَدْ أَجْرَيْتُكَ

این را هم به تو دادم.

قَالَ لَا يُوَلَّدُ لَهُمْ وَاحِدٌ إِلَّا وَلَدَ لِي اثْنَانِ

هر یک فرزندی که به ولد آدم میدهی، به من این دوتا بده که من این دوتا را موکل بر این قرار بدهم.

وَأَرَاهُمْ وَلَا يَرَوْنِي

من آنها را ببینم ولی آنها من را نبینند. این هم هنوز در سعه عالم دنیاست.

همانطور که برخی اجسام را در عالم دنیا نمیبینیم، مانند هوا، جن و ...

وَأَتَّصِرُ لَهُمْ فِي كُلِّ صُورَةٍ شَتَّى

اگر هم خواستند من را ببینند، چه در نظام بیرونی و چه در نظام درونی، به هر صورتی که خواستم بتوانم متمثل بشوم. یعنی گاهی بی صورت با آدم رابطه برقرار میکند، گاهی با صورت.^{۱۰}

فَقَالَ قَدْ أُعْطِيتُكَ

اینها را هم دادم به تو.

قَالَ يَا رَبِّ زِدْنِي

تا اینجا خودش میخواست. اما اینجا به خدا میگوید شما هم یک چیزی بده.

قَالَ قَدْ جَعَلْتُ لَكَ وَلَدًا رِئِيسًا وَصُدُورَهُمْ أُطْطَانًا

خدا میگوید «برای تو و ذریه تو سینه های بنی آدم را وطن قرار دادم.» وطن جایی است که انسان انس دارد. غریبه نیست. ادر سینه بنی آدم یک چیزی قرار دادم که آنجا وطن توست. همان نفس اماره ماست که در نفس اماره شیطان کاملاً از درونی ترین لایه های ما با ما رابطه برقرار میکند نه از بیرون.

قَالَ رَبِّ حَسْبِيَ

شیطان میگوید همین را میخواستم. دنبال این بودم. نمیتوانستم بگویم. برایم کافی است.

قَالَ إِبْلِيسُ «۵» عِنْدَ ذَلِكَ - فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ -

وقتی این قوا را پیدا کرد، گفت با این قوایی که پیدا کردم همه را اغوا میکنم. یعنی هدف را از آنها میگیرم.^{۱۱}

ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ

سراغ همه می آیم از روبرو (یعنی حوادث و مسائلی که پیش می آید. ، برخی هم به اعتقادات تفسیر کرده اند)

وَمِنْ خَلْفِهِمْ

اعمال صالحی را که قبلاً انجام داده کاری میکنم که باقی نماند.

وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ

^{۱۰} البته در روایت دارد که به صورت معصومین نمیتوانند متمثل بشوند. معصوم مطلق را نمیتوانند به صورتش در بیایند.

^{۱۱} اغوا غیر از اضلال است. اضلال یعنی راه را گم کنند. اما اغوا یعنی هدف را گم کنند.

از طرف راستشان. یعنی اعمال صالح را زشت جلوه میدهم. تا بی رغبت بشود.

وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ

اعمال بد را خوب جلوه میدهم تا این خوب ببیند و به سمتش برود.

اینها چهار طرف وجودی انسان است

وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ

با توجه به آیه (الا عبادک منهم المخلصین)، مخلصین همین شاکرین هستند.

آدم وقتی هبوط کرد، به خدا گفت خدایا من در بهشت قدس تو بودم، این ملعون این قوا را هم نداشت، من زمین خوردم. حالا این قوا را این پیدا کرده است، آمده ام در زمین، چه کنم با این ملعونی که دشمن ذاتی من است؟ آنجا خداوند میگوید تو هم بخواه تا بدهم. آنجا آدم سلام الله علیه نمیگوید این را بده، آن را بده. میگوید خدایا خودت بده.

که انشاله در جلسه بعد بحث میکنیم.

پرسش و پاسخ

سوال: گفتگوی شیطان با خداوند مگر بلافاصله بعد از تمرش اتفاق نیوفتاده است؟

پاسخ: چرا. بعد از هبوطش. این در زمین بوده است.

سوال: مسئله شجره منیه هم جزء ضروریاتی بوده که باید اتفاق می افتاده.

پاسخ: بله. آن هم جزء ضروریات بوده است. اکل از شجره منیه یعنی توجه به بدن. اگر توجه به بدن نبود انسان انسان نبود.

سوال: شیطان چطوری به این معرفت دست پیدا کرده که برای اغوای انسان نیاز به این ابزار دارد؟

پاسخ: شیطان هم خدا شناسی اش از جهت مفهومی خیلی قوی است. هم معاد شناسی اش . هم نبوت شناسی اش خیلی قوی است.

سوال: قبلا فرمودید که شیطان به حضرت عیسی گفت بگو لا اله الا الله.

پاسخ: اگر شیطان گفت بگو لا اله الا الله چون من میگویم، همین معلوم میشود که این دارد میگوید. همانجا اگر میگوید بگو لا اله الا الله، نمیگوید چون من میگویم بگو لا اله الا الله. لذا این خودش یک ندایی است که میگوید از کانال من بگو لا اله الا الله. لذا به همسر ایوب نبی گفت من یک پزشک هستم. تو اگر بروی به همسرت بگویی که این دوا را بخورد شفا پیدا میکند به شرطی که بگوید من شفایش دادم. هیچ چیز دیگری نمیخواهم. شفا هم پیدا میکند. این وقتی به ایوب گفت، گفت این

شیطان بوده که من شفا دادم. همین مقدار که اگر میگوید این را من میگویم تو بگو، همین مقدار ندایی دان که از پایین رسد. انانیت است. مظهر انانیت شیطان است که استکبار هم همین است.

سوال: بعد از تعلیم اسماء الهی به آدم سلام الله علیه، چه خلایقی در وجود آدم بود که باعث شد این عصیان غیر تشریعی اتفاق بیفتد؟

پاسخ: توجه به بدن. تا آنجا توجه به بدن نبود.

سوال: یعنی در اسماء این ساختار برای آدم تعریف نشده بود که...

پاسخ: چرا. منتها توجه به بدن در اسماء از جمله اش این بود که این توجه بکند و وقتی توجه میکند به بدن امیال بدنی هم خودشان را نشان میدهند. در اسماء یک چیزی بود که اگر توجه کرد به بدن بتواند برگردد. تلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه. اینکه توجه به بدن برگشت پذیر باشد در اسماء بود. لذا اینها هم درش بود.

سوال: پس یک خلایقی دارند اسماء برای حضرت آدم که موجب میشود به بدن توجه بکند.

پاسخ: نه. این خلأ نیست. آن حقیقت اسماء الهی از جمله اش این بود که وقتی آدم بدن دارد ولی توجه به بدن نداشت، منتها طبیعت این است که باید توجه به بدن بکند. تا توجه به بدن کرد، اسماء به دادش رسیدند. در اسماء چیزی بود که جبران بکند که تلقی توبه شد.